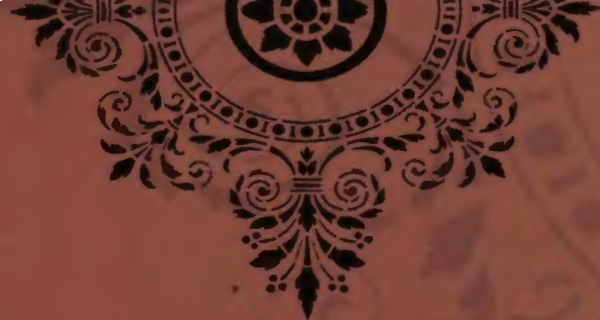




کشک و نثار

کشکولی از فرهنگ و ادبیات
عامیانه رایج در شهربابک

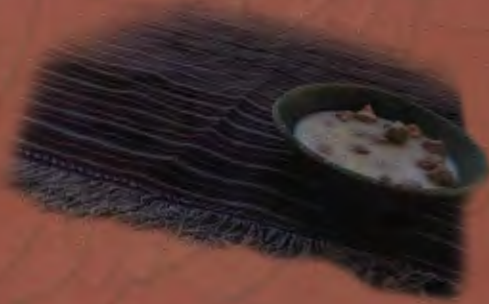


افسر فاضلی شهربابکی



Kashk & Taghar

By
Afsar Fazeli
Shahr-e-Babaki
Kermanology Center



شابک: ۵-۷-۰۷-۶۱۷۴-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: جلد شومیز ۱۰۰۰ ریال
جلد گالینگور ۱۰۰۰ ریال





بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کشک و تغار

(کشکولی از فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی رایج در شهر بابک)

مؤلف:

افسر فاضلی شهر بابکی

سرشناسه: فاضلی شهربابکی، افسر، ۱۳۵۵-
 عنوان و نام پدیدآور: کشک تغار: کشکولی از فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی رایج در شهربابک
 / افسر فاضلی شهربابکی.
 مشخصات نشر: کرمان: مرکز کرمان‌شناسی، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۴۹۶ ص.
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۷۴-۰۷-۵
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: ادبیات عامه - ایران -- شهربابک
 شناسه افزوده: مرکز کرمان‌شناسی
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ک ۵ ۲ ف / PIR ۸۷۳۵
 رده بندی دیویی: ۹ / ۷ فا ۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۳۲۸۲۶



عنوان کتاب: کشک و تغار (کشکولی از فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی رایج در شهربابک)
 مؤلف: افسر فاضلی شهربابکی
 صفحه آرایی: شیرین عبدالله‌نژاد (مرکز کرمان‌شناسی)
 طرح جلد: زهرا عطالهی (کانون تبلیغاتی چسب)
 ناشر: مرکز کرمان‌شناسی
 تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
 چاپ اول: ۱۳۹۱
 چاپ و صحافی: معراج
 قیمت: شومیز  تومان، گالینگور  تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.
 انتشارات مرکز کرمان‌شناسی: کرمان، خیابان ابن سینا، مرکز کرمان‌شناسی.
 تلفن: ۰۳۴۱-۲۲۶۹۵۸۱-۳

فهرست مطالب

۷-۸	مقدمه ناشر
۹-۱۶	مقدمه مؤلف
۱۹-۴۱۸	فصل اول: دوییتی‌های عامیانه
۴۴۱-۴۶۲	فصل دوم: اعتقادات و باورداشت‌ها
۴۶۵-۴۶۸	فصل سوم: فرهنگ نام‌های شهر بابکی
۴۷۱-۴۷۷	فصل چهارم: نفرین‌ها و دعا‌های خیر
۴۸۱-۴۹۴	فصل پنجم: اشعار متفرقه
۴۹۵	منابع و مآخذ

1. The first part of the paper is devoted to a discussion of the

theoretical aspects of the problem.

2. The second part is devoted to a discussion of the

experimental results.

3. The third part is devoted to a discussion of the

conclusions of the paper.

مقدمه ناشر:

فرهنگ عمومی، جزئی از سنت‌های آموخته‌ی انسان و میراث اجتماعی جامعه است و فرهنگ عامیانه یا فولکور (folklore)؛ آداب و رسوم، آئین‌ها، جشن‌ها، باورها، قصه‌ها، و تمام تعلقات فرهنگی یک قوم را در برمی‌گیرد.

در فرهنگ معین «فولکور»؛ با ریشه‌ی فرانسوی از «فولک» به معنی توده و «لور» به معنی دانش؛ علم به آداب و رسوم توده‌ی مردم و افسانه‌ها و تصنیف‌های عامیانه است و در لغت نامه دهخدا، به معنی مجموعه‌ی عقاید، اندیشه‌ها، قصه‌ها، آداب، رسوم، ترانه‌ها و هنرهای ساده و ابتدایی یک ملت آورده شده است.

قدمت تاریخی سرزمین ایران و تنوع آداب و رسوم در نقاط مختلف آن گنجینه‌ی ارزشمندی از ادبیات فولکور را به عنوان میراث معنوی بر جای گذاشته است. پدر بزرگ‌ها، مادر بزرگ‌ها و بزرگان قوم نقش ارزنده‌ای در انتقال آن از نسلی به نسل بعد ایفا نموده‌اند و امروز در مناطق مختلف ایران، مسن‌ترها در حافظه‌ی خود اشعار، ضرب‌المثل‌ها، قصه‌ها و افسانه‌های زیادی را دارند که از گذشتگان سینه به سینه نقل شده و گرمابخش محافل، قهوه‌خانه‌ها و شبهای خانوارهای نسل گذشته بوده است.

به اعتقاد صاحب نظران، تصنیف‌های عامیانه، از قدیمی‌ترین کلام موزون در زبان فارسی است که به دلیل جذابیت نظم و کلمات آهنگین نسبت به نثر به طور قابل ملاحظه‌ای میان مردم رایج بوده

است. هزاران ترانه و شعر، متل و مثل، لالایی، مویه، دعا، نفرین و چیستان و... موجود است که میان مردم روستاها و ایلات و عشایر رواج دارد هر چند که سرایندگان آنها اغلب ناشناخته‌اند. کوشش و تلاش در جهت گردآوری، تدوین، ضبط و ثبت فرهنگ عامیانه، ستودنی است به ویژه آنکه امروزه به دلیل گسترش روز افزون تکنولوژی‌های جدید و رسانه‌های متنوع، خطر فراموشی این میراث ارزشمند روز به روز جدی‌تر می‌شود و برای ضبط آنها چه بسا اکنون نیز دیر شده باشد چرا که با فوت افراد کهنسال، نسل جدید چندان با این نوع ادبیات میانه‌ای نداشته‌اند و در حال حاضر نیز معدود افراد مسنی هستند که بخشی از این ابیات و اشعار و... را به خاطر می‌آورند و اگر اقدام عاجل و دلسوزانه‌ای صورت نگیرد فردا دیر خواهد بود. لذا برای حفظ این گنجینه‌ی گران‌بها بایستی، در جمع‌آوری و ثبت آنها اقدام کرد و با تدوین و نشر و ارایه‌ی آنها در قالب‌های امروزی مثل فیلم، کلیپ، موسیقی، کتاب، بازی و... آنها را ماندگار ساخت.

منطقه‌ی شهربابک به دلیل قدمت تاریخی، تعدد و تنوع اقوام، سرشار از نمونه‌های ادب عامیانه است. البته باید توجه داشت که به دلیل مهاجرت و نیز ارتباط و تعامل اقوام مختلف شباهت‌های زیادی در ادبیات عامیانه‌ی مناطق مختلف کشور و به ویژه مناطق همجوار وجود دارد و بسیاری از امثال و اشعار و حکایات در جاهای دیگر نیز با تفاوت‌های کم و زیاد مشاهده می‌شود.

سرکار خانم «افسر فاضلی شهربابکی» از جمله مؤلفان و محققان ارزشمند شهربابک هستند که در راستای احیای فرهنگ عامیانه‌ی این منطقه همت نموده‌اند، لازم می‌دانم از تلاش ایشان و همه‌ی پژوهشگران عزیزی که در جمع‌آوری و تدوین بخشی از فرهنگ عامیانه اقدام کرده‌اند؛ قدردانی نمایم.

در پایان، از همه‌ی کسانی که با مرکز کرمان شناسی در راستای صیانت از میراث و گنجینه‌ی ارزشمند و غنی این دیار و تدوین آنها همراهی و همکاری داشته و دارند به ویژه جناب آقای نجار استاندار محترم و مدیران و مجموعه‌ی فرهنگی استان کمال تشکر را دارم.

حسین شمس‌الدینی

مرکز کرمان شناسی - مرداد ۱۳۹۱

مقدمه‌ی مؤلف:

سپاس و ستایش پروردگاری را که هستی مطلق است و هر چه داریم از اوست و نیز هر چه توفیق و سلب توفیق است در ید قدرت او و به حکمت اوست. دو سال پیش بود که منظومه‌ی نون و نمک را نگاشتم؛ نون و نمک شامل ۳۰۰۰ دوبیتی از ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات محلی شهر بابک بود؛ منظومه‌ای که با نگارش آن قطره‌ای از دریای عشق و علاقه‌ی خود به فرهنگ و ادبیات عامیانه‌ی زادگاهم را به روی کاغذ آورده بودم؛ سرزمینی که دوستش دارم و به آن عشق می‌ورزم. دلم می‌خواست با این اثر، خدمتی هر چند ناچیز به فرهنگ گران‌سنگ این سرزمین نموده باشم؛ اما از همان ابتدا یقین قاطع داشتم که منظومه، منظومه‌ای ناقص است و تا کمال، راهی بس دراز را در پیش روی دارد؛ زیرا از یک طرف دامنه‌ی ادبیات عامیانه بسیار گسترده است و از طرف دیگر ثبت و ضبط تمام واژگان محلی، ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات و کنایات در یک مقطع زمانی و توسط افراد خاص، به دلیل محدودیت دامنه‌ی پژوهش شخصی امکان‌پذیر نیست و همیشه ناشنیده و نانوخته‌ای باقی خواهد ماند.

خلاصه پس از چاپ، منظومه‌ی نون و نمک مورد استقبال گرم همشهریان عزیز و فرهنگ‌دوست و حتی افراد غیربومی علاقمند قرار گرفت و این عنایت ویژه، اشتیاق و زمینه‌ی تألیف اثری دیگر را فراهم نمود. کشک و تغار، درحقیقت ادامه‌ی منظومه‌ی نون و نمک است و هدفی مشابه آن را دنبال می‌کند. «جمع‌آوری و ثبت و اشاعه‌ی ادبیات عامیانه‌ی شهر بابک» با این تفاوت که در این اثر صرفاً به ضرب‌المثل‌ها و کنایات پرداخته نشده و تکیه کلام‌ها، باورداشت‌ها، ادبیات کاربردی

روزانه و چندین بخش دیگر را نیز دربر گرفته است که در مورد هر بخش به اختصار توضیحاتی را ارائه می‌نمایم.

فصل اول: دوبیتی‌های عامیانه

این بخش شامل ۲۰۳۰ دوبیتی از ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات، تکیه کلام‌های عامیانه و ... است که در این زمینه از هیچ منبع تألیفی استفاده نشده و بیشتر از متن گفتگوهای روزانه‌ی مردم شهر بابک در نقاط مختلف و قومیت‌های گوناگون که خود شخصاً با آن‌ها برخورد و مراوده داشته‌ام، استخراج شده است. اگر خوب دقت کرده باشیم وقتی که پای صحبت نسل قدیم می‌نشینیم و با آن‌ها هم کلام می‌شویم درمی‌یابیم که ناخودآگاه در هر قسمتی از صحبت آن‌ها از چندین اصطلاح و ضرب‌المثل و یا تکیه کلامی کاملاً محلی و منحصر به همان نسل، استفاده می‌شود که اگر امکان یادداشت آن‌ها فراهم باشد، مجموعه‌ای بسیار گسترده و محکم پدید خواهد آمد. روش خود من هم در جمع‌آوری این کتاب بیشتر به همین صورت بوده است. با اطمینان عرض می‌کنم که در طول مدت گردآوری و تألیف این کتاب، کمتر روزی بوده که قلم و کاغذ از دستم دور مانده باشد. در تمام جلسات، مهمانی‌ها، سفر به روستاهای اطراف، حتی در خانه، هر جا که کوچک‌ترین نکته - ای شنیده‌ام و یا به خاطر آورده‌ام آن را یادداشت کرده‌ام؛ البته ناگفته نماند که خود من نیز به دلیل داشتن فرهنگ روستایی با اکثر این مطالب آشنایی کافی دارم و ۸۰ درصد آن‌ها را در گفتگوهای روزمره به کار می‌برم. مادر بزرگوارم نیز که بیشترین نشست و برخاست را با ایشان دارم یکی از قوی‌ترین و مطمئن‌ترین منابع ادبیات عامیانه‌ی من هستند.

بنده در مورد ادبیات عامیانه‌ی شهر بابک به نتایجی کاملاً شخصی رسیده‌ام که چند گزینه‌ی آن را بیان می‌کنم.

الف) یک واژه‌ی محلی ممکن است در مناطق مختلف دارای معانی متعدد و مشابه‌ای باشد که این به دلیل عدم وجود یک فرهنگ لغت جامع، چندان دور از ذهن نیست و ایرادی هم ندارد.

ب) در ادای برخی از ضرب‌المثل‌ها، اندک جابجایی‌هایی صورت گرفته که به مرور زمان ملکه‌ی ذهن و زبان افراد شده است به گونه‌ای که تشخیص این که کدام یک واقعاً درست است کار مشکلی است. مثلاً ضرب‌المثل آدم را به مرگ می‌گیرد تا به تب راضی کند در بین اکثر مردم شهر بابک این چنین جا افتاده است: آدم را به تو می‌گیره تا به مرگ راضی کنه.

پ) برای بعضی از واژه‌های محلی، معنی کاملاً شفاف و جامعی وجود ندارد و حتی ممکن است یک فرد تا آخر عمر نتواند به معنی دقیق آن دست یابد. مثلاً واژه‌ی اِشم، واژه‌ای که من سال‌های

پیش از این به کرات از زبان مادر بزرگ و دیگر بزرگان شنیده‌ام و هم اکنون نیز صدها بار از زبان مادر و دیگر سالمندان می‌شنوم ولی از هر کدام که می‌پرسم معنی دقیق آن را نمی‌دانند. یکی می‌گوید منظور یک ماده است، دیگری می‌گوید منظور، چیز بزرگی است و خلاصه هر کسی چیزی می‌گوید. شاید تا به حال معنی این واژه را از پنجاه نفر پرسیده باشم ولی به نتیجه‌ی کاملی نرسیده‌ام و این ضرب‌المثل شهربابکی که «اگر اِشم از توی سرت در بشود آدم نمی‌شوی» برایم گنگ و نامفهوم مانده است که در همین جا از خوانندگان عزیز خواهش می‌کنم چنان چه معنی دقیق آن را می‌دانند بنده را نیز مطلع نمایند.

ت) وقتی می‌گوئیم ادبیات عامیانه‌ی شهربابک، منظور این نیست که صددرصد این ادبیات مختص شهربابک است؛ بلکه منظور ادبیات رایج در شهربابک است که گاهی اوقات با اندک تفاوتی نسبت به ضرب‌المثل‌ها و یا اصطلاحات اصلی به کار می‌رود. ناگفته نماند که بسیاری از این ضرب‌المثل‌ها و تکیه کلام‌ها فقط خاص شهربابک است و حتی در این مورد بین مناطق مختلف شهر و روستاها و نیز طوایف گوناگون تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد که این ناشی از تفاوت در خرده فرهنگ‌های محلی است.

انتقادی که به منظومه‌ی نون و نمک وارد شده و کاملاً به جا و منطقی بود عدم درج معانی اصطلاحات محلی بود که خواننده را با مشکل مواجه می‌کرد. این انتقاد ارزشمند دوستان را به جان خرید و در مجموعه‌ی کشک و تغار به توصیه‌ی آنان جامه‌ی عمل پوشیدم و معانی اصطلاحات محلی را پس از هر دوبیتی و در همان صفحه درج نمودم و برای سهولت استفاده و بدون در نظر گرفتن تکرار معانی در پایان هر دوبیتی معنی تمام اصطلاحات آن را نوشتم تا چنان چه خواننده از وسط یا آخر کتاب نیز شروع کرد در این زمینه مشکلی نداشته باشد. در این قسمت علائم اختصاری ک، نشانه کاربرد و م، و، نشانه‌ی معنی واژگان می‌باشد.

فصل دوم: عقاید و باورداشت‌ها

از ابتدای تاریخ تا کنون مردم هر سرزمینی عقاید و باورهای مربوط به خود را دارند که این باورداشت‌ها گاه منحصر به فرد و منطقه و طایفه و گاه مشترک بوده و با عقاید رسمی یک مکتب گره خورده است. عقاید و باورداشت‌های مردم شهربابک نیز از این محدوده بیرون نیست، بسیاری از این باورها مخصوص خودشان است اما برخی دیگر را با سایر هموطنان مشترکند. در این کتاب ۲۲۳ عقیده مردم شهربابک جمع‌آوری و ثبت گردیده است؛ اما آن چه مسلم است این همه‌ی اعتقادات مردم شهربابک نیست؛ زیرا اولاً بنده هیچ منبع مکتوبی در این زمینه نداشته‌ام و تنها به

مکتوب نمودن عقاید خانوادگی خود و دیگر عقاید متفرقه‌ای که از اطراف و اکناف شنیده‌ام، استناد کرده‌ام و ثانیاً تعدّد و تنوّع قومیت‌ها و طایفه‌ها مانع از دسترسی کامل به چنین عقایدی شده است. حتّی ممکن است بسیاری از این عقاید برای گروهی از مردم شهر بابک هم ناآشنا باشد و این درست به دلیل همین تعدّد قومیت‌هاست. مثلاً فلان طایفه در فلان روستا یا منطقه عقیده‌ای دارند که طایفه‌ی دیگر در روستا یا منطقه‌ای دیگر به گوششان هم نخورده است و بالعکس. بارها شده که در صحبت با دوستان و اقوام عقیده‌ای را مطرح می‌کنم که آن‌ها دقیقاً مخالف آن هستند و آن‌ها نیز از عقایدی صحبت می‌کنند که کوچک‌ترین جایی در زندگی روزمره من ندارد. عده‌ای از خوانندگان عزیز شاید با نگاه اول، بسیاری از این اعتقادات را جزء خرافات بدانند که البته من این انتقاد را ردّ نمی‌کنم؛ زیرا در طول تاریخ بسیاری از عقاید و خرافات آن چنان با هم آمیخته‌اند که جدا کردن آن‌ها از هم غیرممکن است. خرافات، پسندیده نیست اما وقتی با فرهنگ و عادات مردم یک سرزمین عجین شده باشد اجتناب ناپذیرست و بنده نیز چاره‌ای جز درج این‌ها نداشته‌ام و امیدوارم که به باور پاک مردم اصیل و فرهنگی شهر بابک خدشه‌ای وارد نکرده باشم و اگر در بازتاب عقاید آنان کوتاهی کرده‌ام مرا به منش بزرگ و روش سترگ خود ببخشند.

فصل سوم: فرهنگ نام‌های شهر بابکی

وقتی می‌گوییم فرهنگ نام‌های شهر بابکی که درست آن، فرهنگ شهر بابکی نام‌ها است منظور این نیست که نام‌های شهر بابکی مانند بعضی از عقاید آنان منحصر به فرد و متفاوت از سایر نام‌های رسمی کشورست؛ بلکه منظور در طرز گویش آن‌هاست که اندکی با گویش رسمی تفاوت دارد. در این جا چند ویژگی نام‌های شهر بابکی را که خودم تجزیه و تحلیل کرده‌ام می‌آورم و امیدوارم که این تجزیه و تحلیل تا حدودی کامل و عاری از عیب باشد.

الف: مخفّف کردن نام‌ها همراه با اندکی تغییر در اصل آن‌ها

مثال: محمد علی ← مندلی محمد رضا ← مَ رضا غلامحسین ← غلمسین

ب: تبدیل حرفی به حرف دیگر

مثال: اسدا... ← استلا فرامرز ← فلامرز فضل... ← فرض...

پ: حذف حروف ح و ه از اسامی

مثال: محمود ← ممود مهدی ← مِدی شهلا ← شلا محبوبه ← مِبوبه

البته این حذف همیشه به طور کامل صورت نمی‌گیرد؛ بلکه حرف به قدری خفیف ادا می‌شود که گویی اصلاً ادا نمی‌شود.

ت: حذف کامل یکی از کلمات اصلی

مثال: مصطفی ← مصفی معصومه ← معصمه

ث: اضافه کردن پسوند او و او به نام‌ها

مثال: حسن ← حسنو علی ← علیو فریبا ← فریبو رضا ← رضبو

البته این پسوند در بعضی نام‌ها با حذف آخرین حرف اصلی آن‌ها به کار می‌رود.

مثال: تقی ← تقو سرور ← سیرو

ج: جابجایی حروف با یکدیگر

مثال: طلعت ← طعلت اصغر ← اغصر

چ: کاربرد اعراب به جای ـ

مثال: رُبابه ← ربابه رسول ← رسول

ح: به هم ریختگی کامل نام و تولید نام جدید

مثال: کلثوم ← گرثم بس خاتون ← بعسی

خ: حذف کامل قسمت دوم نام‌های مرکب

مثال: ابوالفضل ← ابول قربانعلی ← قربون

د: حذف ه چسبان آخر و ه آخر در نام‌ها

مثال: یدالله ← یدالآ علی شاه ← علی شا

ناگفته نماند که بیشتر مردم شهربایک، نام‌های مذهبی و ایرانی دارند و نام‌های خارجی و بی محتوا کمتر در میان آنان مشاهده می‌شود. در این جا خاطر نشان می‌شود که همهی مردم شهربایک نام‌ها را این چنین ادا نمی‌کنند بلکه چنین تلفظی بیشتر خاص نسل قدیم و تا حدودی مردم روستاهاست که صمیمیت بیشتری بین آن‌ها وجود دارد. هدف از تلفظ این گونه‌ی نام‌ها، کوچک شمردن آن‌ها نیست بلکه بیشتر از روی عشق و محبت و ابراز صمیمیت است.

بنده شخصاً پدر و مادری را می‌شناسم که با عشق و علاقه‌ای عجیب دختر ۳۰ ساله‌ی خود را که صغری نام دارد صُغُو می‌نامند یا خانواده‌هایی را می‌شناسم که برای نوازش فرزندان کوچکشان که نام‌هایی از قبیل ابوالفضل و ... دارند آن‌ها را به اسم ابولی صدا می‌زنند.

فصل چهارم: دعا‌های خیر و نفرین‌های مردم شهربایک

دعای خیر و نفرین، دو مقوله‌ای هستند که از ابتدای خلقت بشر با او بوده و تا آخر خواهند بود. بشر، عقده‌ها و کینه‌های خود را با نفرین فرو می‌نشاند و مراتب سپاسگزاری و محبت خود را در

قالب دعای خیر، ابراز می‌کند. مردم شهر بابک نیز مانند مردم سایر نقاط کشور دعا های خیر و نفرین های رایجی دارند که بعضی از آن ها خاص خودشان و برخی دیگر به صورت اشتراکی است. در این کتاب از هر دو گروه تاجایی که امکان داشته و ذهنم یاری کرده مثال آورده ام؛ گرچه می گویند نفرین نفرت می آورد ولی چه بسا پیامبرانی که با وجود سعه صدر و مقام والای رسالت، قوم خود را نفرین کرده اند، با آن که از دلم نمی آمد نفرین های سوزناک مردم شهر بابک را در این کتاب جمع آوری کنم؛ اما چاره ای جز این ندیدم. به امیدی که به قول مردم شهر بابک این نفرین ها گرفت نکنند و دعا های خیر، مؤثرترین اثر خود را ایفا نماید.

فصل پنجم: اشعار متفرقه در وصف شهر بابک

از روزی که دست چپ و راستم را تشخیص دادم، عشق به سرزمین مادری را در وجودم احساس کردم. عشقی که گذشت زمان و ناملایمات روزگار نیز نتوانست آن را کم رنگ کند. من به خاطر عشق و علاقه ی بیش از اندازه به شهر بابک، بارها و بارها ملامت شده ام؛ اما مفتخرم که حتی لحظه ای در عشق خود تردید نکرده و با وجود داشتن موقعیت شغلی و زندگی در شهرهای بزرگ، هرگز به فکر ترک وطن نیفتاده ام. زیاد اهل مسافرت نیستم و بیشتر ایام عمرم را در شهر بابک می گذرانم و اگر سالی، چند سالی یک بار، سفری پیش بیاید آن قدر دلنگ شهر بابک می شوم که به محض ورود به منطقه ی استحقاظی، خاک وطن را می بویم و می بوسم. خلاصه در یک جمله بگویم: من عاشق شهر بابکم و عاشق زمانی که شاعر هم باشد بهتر می تواند مکنونات قلبی خود را ابراز کند. تا کنون شعرهای زیادی در وصف شهر بابک سروده ام که بعضی از آنها در همایش ها قرائت شده و بعضی دیگر نه، گلچینی از این شعرها را در پایان کتاب آورده ام؛ تا هم بار دیگر عشق و ارادت خود به شهر بابک را یادآوری کنم و هم به خواسته ی بسیاری از همشهریان عزیزم که همواره از عدم چاپ این شعرها در مجموعه های شعرم، گله دارند، احترام گذاشته باشم، باشد که بپذیرند.

دلم خوش بی به سودای جنونش	به شهر بابکان و مردمونش
برم قربون او شهری که هر شیو	پر از الماس باشه آسمونش
منم فرهاد و او شیرینه وا...	که میمند است کوه بیستونش
من از جون عاشق این سرزمینم	خور دارن هم از پیر و جوانش
که بابک شهری از کرمون زمینه	به تاریخ اومده نام و نشونش
زنه پر، مرغ روح افسر ای دوست	که شهر بابکان شد آشیونش

تقدیر و تشکر:

بدون شک تشویق و تقدیر یکی از انگیزه‌های بزرگی‌ست که انسان را به سمت پیشرفت و تعالی سوق می‌دهد و نویسنده و شاعری که آثارش با اقبال عمومی مواجه شود با فراغ بال بیشتری در این مسیر قدم برخواهد داشت. شکر خدا و به لطف بی‌نهایت او، بنده نیز طعم شیرین این اقبال را مخصوصاً از سوی همشهریان گرانقدر چشیده و آن را پاس می‌دارم. گرچه همواره کسانی بودند که به علت تفاوت سلیقه یا دلایل دیگر، پس از چاپ آثارم، همراهی خود را از بنده دریغ نمودند؛ اما دلگرمی و تشویق دیگران، این درصد کم را پوشش داد و باعث شد تا در طی این طریق، ناامید و دلسرد نشوم که در اینجا جای دارد به روح پاک استاد فرزانه‌ام دکتر محمد کشاورز درود فرستاده و از تک تک پشتمان‌های استوار فرهنگی‌ام بالاخص استاد فرهیخته، جناب آقای حاج اسدالله بوستانی _ دبیر انجمن شعر و ادب شهربابک _، جناب آقای دکتر غلامرضا کافی _ شاعر نامدار معاصر و افتخارآفرین عرصه‌ی شعر دفاع مقدس _، جناب آقای عزیزالله اسلامی _ شاعر و منتقد گرانقدر _، جناب آقای مهندس سیدمحمدحسینی _ شاعر و نویسنده بزرگوار _ و نیز همسر گرانقدرم، جناب آقای حسن مؤمنی، که این مجموعه هم چون مجموعه‌های قبل با تشویق‌ها و حمایت مالی ایشان به چاپ رسید سپاسگزاری نمایم.

اگر بخواهم از تمام کسانی که در این سال‌ها مخصوصاً بعد از چاپ منظومه‌ی نون و نمک بنده را مورد لطف قرار دادند نام ببرم، این صفحه و صفحات بعدی گنجایش آن را ندارد؛ بنابراین با عرض معذرت از عزیزانی که نامشان از قلم افتاد از تک تک آنها و در یک کلام از عموم مردم فرهنگ‌دوست شهربابک تشکر می‌کنم.

از جناب آقای شمس‌الدینی مدیرکل امور اجتماعی استانداری و مدیر مرکز کرمان‌شناسی و سرکار خانم شیرین عبدالله‌نژاد که با دقت و وسواس فراوان زحمت صفحه‌آرایی و تنظیم این مجموعه را متقبل شدند، سپاسگزاری می‌کنم و در پایان از فرزندان عزیزم امیرحسین و ابوالفضل که در این مدت با توجه به مشغله‌ی کاری زیاد، متحمل مشقّاتی شدند عذر می‌خواهم. باشد که از پاسداران سرمایه‌های فرهنگی آینده‌ی این سرزمین باشند.

افسر فاضلی شهربابکی - اردیبهشت ۱۳۹۱

فصل ۱

♦ دویستی‌های عامیانه

الف

۱. آدم به چیزی که داره، میا جُمونی ش بکنه

ک: هنگامی که انسان از وسیله با ارزش و خوبی که دارد استفاده نمی کند.

تو، نَل رَخْتا نَوِت رِ توی صندوق نَکُن ور تو سرِ موشا تَق و توق
نِقَرما چِرکِ چِر چِر کُن، بِنالرد که هَسَن شَخکی چون شاخه ی چوق
م:و: نَل = نگذار نِقَرما چِرک = لباس های کثیف چِر چِر = پاره پاره لَرَد = بیرون چوق = چوب

۲. آزار حَکّه داری؟

ک: زمانی که کسی بدون دلیل به آزار و اذیت دیگران بپردازد.

یه دنده تو سرم بِسکاری ای ول بِرم اوقات خوش نِیذاری ای ول
آ ای دورِ برا گورت رِ گم کن مگّه آزار حَکّه داری ای ول؟
م:و: بِسکاری = وراچی کنی آزار حَکّه = کسی را بدون دلیل اذیت کردن

۳. آدم بیزار می شه آ جون خودش

ک: زمانی که آدم به خاطر کاری یا موقعیتی عصبانی می شود.

به تو کوچّه، جوونای ولنگار فکل بالا زدن چون دوک سیخار
ادا اطفار آوَسکی در میارن دگه آدم آ جونش می شه بیزار
م:و: سیخار = سیخور

۴. آفرندش پسر خوب، دختر خوب

ک: آفرین گفتن برای تشویق بچه هایی که عمل خوبی از آن ها سر می زند.

دَعْل اِمشو نِکِشتی، آفرندش! که مَقشاتِ نوشتی، آفرندش!
قلم رنگه، کتاب و دفتر و کیف همه یه گوشه هِشتی، آفرندش!
م:و: آفرندش = آفرین مَقشات = مشق های هِشتی = گذاشتی

۵. آیا به در، دنیا به هم رخته؟

ک: آیا به در معنی همان آیا را می دهد و در جملات پرسشی به کار می رود.

نگو نَقی شد و وری دلم رخ که عَزَتِ آبروم، توی جَم رخ
دو ته بچّه زدن تو کَله ی هم بُیو! آیا به در، دنیا به هم رخ؟
م:و: آیا به در = آیا رخ = ریخت بُیو! = از اصوات تعجب

۶. آدم به آدمی، مریض می‌شه می‌میره

ک: هنگامی که وسیله‌ای خراب و غیرقابل استفاده می‌شود و صاحبش افسوس آن را می‌خورد.
 نگو حیفه، وسیله‌ی زیر پاته که معیم نیسه فرغون یا فیاته
 مگه بترا آدم هسه هچ‌ی که می‌شه آخرش پیر کلاته؟!
 م: معیم = معلوم کلاته = زهوار در رفته

۷. آدم زنده، وکیل وصی نی‌خوا

ک: وقتی دیگران عوض آدم و در دفاع از او حرف می‌زنند.
 خودم چل گز زوونی دارم اما تو نی‌ذاری که دن م‌بشه و
 نده گری جواب این و اونه دلت می‌خوا ددغه جنگ و دعوا؟
 م: گری = سریع ددغه = دوباره

۸. آدم میا ورخورد دشته باشه

ک: درخصوص برخورد مناسب با دیگران
 به هر حرفی نکن اعصابت خرد نرو ای قد به دمال زد و خورد
 همه مردم، فلاری می‌شن آ او اگه آدم ندشته باشه ور خورد
 م: فلاری = فراری

۹. آدم نمی‌یا اختیارش بده دس این و او

ک: در مورد کسانی که اراده‌ای از خودشان ندارند.
 به هر کی که رسیدی، رو نده تو نگو مل و دم نرمنده تو
 عزیزو! اختیار زندگیتسه نشو خر، دس این و او نده تو
 م: مل = ساکت

۱۰. آدم که پیر می‌شه، مٹ کوش کانه‌ای می‌نازش لرد

ک: درخصوص بی‌احترامی جوانان به سالمندان
 اگه باشی جوون و تازه و تر عزیزی پیش بچه، پیش همسر
 چو پیر و پت شدی، لردت بنازن مٹ یه کوش کانه ور دم در
 م: کوش = کفش کانه = کهنه

۱۱. آبادی جا نَگَشته

ک: هنگامی که می‌خواهند از عمق ویرانی و خرابی سخن بگویند.

نَگو پَاش به تو صَرا نَگَشته یه بَلِگِ اِسپِسی ور ما نَگَشته!
بِیا قُرَنعلی! اوساری سرش کن خرت آبادی، ای جِه جا نَگَشته
م.و: بَلگ = برگ اِسپس = یونجه قُرَنعلی = قربانعلی

۱۲. آخرش فِقی چاق می‌کنی

ک: هنگامی که می‌خواهند کسی را از عواقب کار خلافی برحذر دارند.

به تو حَلِقت بریزه باد خُنَاق نَورِ هِی ای وَر، او وَر بار فُچَاق
بگیرن، دَنَه مَنَاتِ بکَوین که آخرِ سر، تو فِقی می‌کنی چاق
م.و: فُچَاق = قاچاق فُقی = فتنه

۱۳. آدم می‌خوا بره خودش بنازه تو چا چل گزی

ک: هنگامی که می‌خواهند شدت عصبانیت خود را گوشزد کنند.

برو گم شو آ تو باغِ رِزی، مَ نَخَن ای قَد به مودا وِز وِزی، مَ
دلَم می‌خوا آ دَسِ تو بنَازم خودم رِ وَر تِگِ چا چل گزی، مَ
م.و: مود = مو تِگ = تگ

۱۴. آدم، گُو نیس که چشش به او علف باشه

ک: درخصوص کسانی که دنبال پول و ثروت طرف مقابل هستند.

چه قَد وَر ای وَر، او وَر می‌دویی تو؟ بترکی! یه سره چی می‌جویی تو؟
اگه وَر او علف باشه چشِ تو چی آ ای آدمیزادی؟ گویی تو!
م.و: او = آب گُو = گاو

۱۵. آدم نباید گِلَهی اِشکمَش دشته باشه

ک: درخصوص کسانی که خورد و خوراک را از همه چیز مهم‌تر می‌دانند و همواره از کمبود غذا گلایه دارند.

هَمَش دعوای بیش و کم نکن تو هوای ورهم و درهم نکن تو
بگو ای قَد که خوردی، چی شدی ه؟ اِشکی گِلَهی اِشکم نکن تو!
م.و: ه = هان

۱۶. آ خدا خدا، دونه‌ی گیا!

ک: برای ناز و نوازش کردن بچه‌های کوچک
 بیبا بَلَم، بِشَم دونه‌ی گیامه
 دو ته خنجَم کشیدی، گِلَه‌ای نیس
 کُتَل مرد = مرد کوچک خنج = چنگ انداختن گرگه = گربه
 م: بَلَم = بگلم کُتَل مرد = مرد کوچک خنج = چنگ انداختن گرگه = گربه

۱۷. آدم تا به بچه‌ی بزرگ می‌کنه، خون آچشاش میا

ک: وقتی می‌خواهند سختی‌های بزرگ کردن بچه را به دیگران گوشزد کنند.
 سِرَت آ کانه شورِی مَنگ بویه
 شِوِا وِر توِی کَلَهَت قِرَقرویه
 که تاییه اِقْذِرِو بچه‌ی بشه مرد
 تو ای مادر دگه عمرت تمویه
 م: اِقْذِرِو = این قدر

۱۸. آسیووش هزار هف چی آرت می‌کنه

ک: در خصوص کسانی که فقط به فکر خوردن هستند. «شکمو»
 نه انگاری که چینی، بشکنه، او
 یه دنده، پَسَه بادُم بشکنه او
 نخود کورو رِ هَمچی می‌کُرْپَه
 که گویی آسیوُ سنگ اِشکنه او
 م: می‌کُرْپَه = می‌جود

۱۹. آدمی که خری نداره به خری نمی‌برزه

ک: در توصیف کسی که از خود وسیله‌ی شخصی ندارد.
 به روی کول خسته، مُنده بارم
 به یه چرخ قراضه، گیره کارم
 نیرزم وِر خری تو ای زمونه
 م که نیسه خری وِر تو حصارم
 م: کول = دوش

۲۰. آیایی به

ک: هنگامی که می‌خواهند نتیجه‌ی کاری را توضیح دهند. «البته با شک و تردید»
 همش می‌گن دُماد دایسی‌یه، ای
 شریک او همه دارایی‌یه، ای
 زدن تو بچه‌ای یه حرفی اونا
 ولی نی حتمنی، آیایی‌یه، ای
 م: حتمنی = حتمی

۲۱. آدم می خوا سرش بکوبه تو دیوال

ک: هنگامی که آدم از اعمال کسی به ستوه می آید و می خواهد خشم خود را ابراز کند.
 نه خواسم گشت و نه ای داد و ای قال نکن چَل چَل که دارم میرم اَ حال
 نبودم آی به تو ریگای اوْدَر سرم رِ می زدم شَرْقی به دیوال
 م.و: چَل چَل = پر حرفی اوْدَر = آبدر، نام روستا شَرْقی = محکم

۲۲. آتیش جهنم زیر دنده ی خودت روشن نکن

ک: درخصوص کسانی که حرفی را به ناحق می زنند و شهادت دروغ می دهند و یا مال حرام می خورند.
 چه ارزش داره ای سسی سنگِ گَنُم که پَق بردی به روی مال مردم؟
 خدا پیغمبری، ور زیر دنده ت نکن روشن، تو آتیش جهنم
 م.و: گَنُم = گندم پَق بردن = نشستن، خود را روی چیزی انداختن

۲۳. آدم میا با هم لنگ خودش ورچکه

ک: درخصوص کسانی که پایشان را از گلیم خودشان درازتر می کنند.
 بَتُم ای جه، نیه هر کی به هر کی که تو هم پا بزرگونا بَلِکی
 قَدِ لَنگت بکویم دَسَه ی بیل که با بالانتر اَ خود و رَنجَکی
 م.و: بَتُم = بنشین بَلِکی = راه بروی

۲۴. اَغْل! اَغْل! اَغْل!

ک: کلمه ایست که در هنگام به طویله بردن گاو یا گوسفندان از آن استفاده می شود.
 بُزِ گر، میش اَساق، اَغْل اَغْل! تو ای قوچ کِل و چاق، اَغْل اَغْل!
 هوا شد گرگ میشو، بره ی شیر! نیفتی اَ گله طاق، اَغْل اَغْل!
 م.و: اَساق = نازا طاق = تک

۲۵. آسیو به نوبه

ک: درخصوص رعایت نوبت دیگران
 قَنُوا! خیاط و کَفَاشه به نوبه قَنُوا! بَنّا و نَفَاشه به نوبه
 به وا... حق کُشی نیسه زرنگی که گفتن آسیو باشه به نوبه
 م.و: قَنُوا = واژه ای برای ابراز صمیمیت

۲۶. آدم که جا نداره، سگ جا داره

ک: در پاسخ به کسی که سعی در بلند کردن دیگران از جایی دارد و اصرار دارد که سر جای او نشسته‌اند.

نَگَن ای قَد به ناخونت اشاره
تو نشنفتی، قدیمی زد مثالی؟
م: ناخون = انگشت فلار = فرار

۲۷. آتیش تو عمرت!

ک: نفرین

نَدو دَمال وانت، دونه‌ی ظلم
الهی آتشی روشن شه آغیب
م: پت پت کردن = پاشیدن

۲۸. آزار مِراق می‌گیری

ک: هنگامی که می‌خواهند کسی را از نزدیکی و تماس با موی گربه نهی کنند.

نکن ای گربه ر ای قَد بغل، تو
بگیری آخرش آزر مَراق و
م: لَرَدکی = بیرون چَل = پرت آزر مَراق = بیماری که بر اثر تماس با موی گربه به وجود می‌آید.

۲۹. آخ! جونم درشه

ک: جمله‌ای عاطفی برای دلسوزی (خصوصاً در مورد کودکان)

بَرم قَربون بچَه‌ی مَربونم
بمیره مادرت، کک کنده پاته
م: مَربون = مهربان غُقله = تاول

۳۰. آتیش تَم تنده

ک: هنگامی که کسی بیش از اندازه، عصبانی است.

تو با ای هیکل گنده، قَدَت شم
زِر و داری، زِر و داری، چَه طَری
م: زِر و = حرارت طَری = طوری

۳۱. آدرشکم می‌کنه

ک: وقتی طرف از چیزی یا کسی به شدت متنفر است و بدش می‌آید.

بَکُو زیر تَریتُل رفت و گُف بَق
به توی کوچه شد وَر رو زمین، پَق
بریزِی بیل خاکی روی لاشه‌ش
که داره آدرشکم می‌کنه، آق!
م.و: تَریتُل = تراکتور آدرشکم می‌شه = بدم می‌آید آق = آه

۳۲. آلتیزک می‌کنه

ک: در مواردی که طرف بدقلقی می‌کند. «درخصوص جفتک انداختن خر نیز کاربرد دارد.»

چه قَد ورجک وُروجک می‌کنه او
بچسبه، بَتر آگک می‌کنه او
چه لَنگُو لَنگویی داره فلونی
مَث خَر، آلتیزک می‌کنه او
م.و: آلتیزک = لگد پرانی

۳۳. آلالا روپ

ک: واژه‌ای ست برای لالایی

تو که خوردی یه دوری، سوپ، آلالا
شدی گردِل مَث یه توپ، آلالا
بیفتی توی بادو تا بَری خَو
آلالا روپ، آلالا روپ، آلالا
م.و: گردِل = گرد بادو = گهواره

۳۴. آتیش گرفته، بَل بَل می‌سوزه

ک: در مورد افراد حسود

حسود کینه‌تو می‌سوزه بَل بَل
اَکار این و او می‌سوزه بَل بَل
چون آتش به جون او گرفته
که آلد و آتو می‌سوزه بَل بَل
م.و: بَل بَل = تند تند سوختن

۳۵. آرتا سِهَنوک شدن

ک: هنگامی که آرد سِهَن را کنار آرد خالص می‌گذارند که باعث از بین رفتن خاصیت اصلی آرد خالص می‌شود.

نِگفتم مَ بَرت ای کَلَه رَشکوک
بِذا سِهَنار تو او شال کُرچوک؟
نمی‌دونستی آیه مَشَت سِهَنی
یه گونی آرتِ پاکی می‌شه سِهَنوک؟
م.و: سِهَن = یک نوع آرد که از جوانه‌ی گندم درست می‌شود. کُرچوک = چروک آرتِ پاکی = آرد معمولی

۳۶. آریکاش می‌خاره، دندوناش تو آفکه

ک: هنگامی که بچه‌ی کوچک در شرف دندان در آوردن است.

اَسیرم اَچَش گَریونِ بچَم اَز هال و تَو و هَلیونِ بچَم
چه خارش‌تی که آریکش نداره! که می‌خوا در بیا دَنونِ بچَم
م.و: از هال = اسهال آریک = لثه آفک = تاولی که دندان از درون آن بیرون می‌آید.

۳۷. آدم، سختش می‌شه

ک: هنگامی که مسئله‌ای باعث ناراحتی انسان می‌شود در حالی که انتظار آن را ندارد.

به مَ گفَتی سیاهِ نوم و بختم که خیلی قُت قُتو و دُم تِرَختم
دلَم می‌خوا بکَویم توی کُچَت که عینِ گوگِ آنی، سختِ سختم
م.و: دُم تِرَخت = بدجنس کُچه = دهان گوگِ آنی = گوی آهنی

۳۸. آدم، اَ گل نازک‌تره، اَ سنگ سخت‌تر

ک: هنگامی که می‌خواهند از شرایط جسمی انسان در مقابله با اتفاقات روزمره صحبت کنند.

و جود آدمی، الله اکبر! یه وختایی اَ سنگم هسه سَخ تر
یه پُر وختا اَ گل نازک‌تره او به یه هُرمو نسیمی می‌شه پُر پر
م.و: یه پُر وختا = بعضی اوقات هُرمو = هرم ملایم

۳۹. آدم اَ دین در می‌کنه

ک: هنگامی که کار ناشایست کسی باعث از کوره در رفتن آدم می‌شود.

هَطو یه دنده عرعر می‌کنه او به تو گوشم صدا خر می‌کنه او
یه طَری می‌تِرَپَه ای وَر، او ور که آدم ر اَ دین در می‌کنه او
م.و: هَطو = همین طور می‌تِرَپَه = می‌دود

۴۰. آدم تا زنده‌یه، میا زنده‌ای کنه

ک: درخصوص فراهم آوردن امکانات لازم برای زندگی

او و نون و لباس و خونه می‌خوا به هر چی اِتیاجه، اونه می‌خوا
که آدم تا زمونی زنده هسه بری سر زنده بودن، بونه می‌خوا
م.و: بونه = بهانه

۴۱. آدم که اَرخت و لباس، بالا نمی‌ره

ک: در مورد کسانی که در خرید لباس، افراط می‌کنند.

گَجَش یه دس بچه، جا نمی‌ره درش گیره، به تولا نمی‌ره
نُگَن ور تو کمدهی لَته کانه اَرخت و بر، کسی بالا نمی‌ره
م.و: مَج = مابین، درز لَته کانه = لباس

۴۲. آتیش هِجَه نبوده‌ای به جونت بگیره

ک: نفرین

الهی گم بشه نوم و نشونت که م راحت شم اَدس و زوونت
بگیره آتشی هِجَه نبوده به حق صاب ای قرآن به جونت
م.و: هِجَه نبوده = غیرمنتظره صاب = صاحب

۴۳. آه مادر می‌گیره، دعای پدر

ک: درخصوص میزان اثربخشی دعای والدین
نکن کاری، به دَنش دا بیفته ولی نفرین مادر نیسه کاری
م.و: دا = دعا آ = آه

۴۴. آدم میا تِفاق کش باشه

ک: بیشتر در مواردی به کار می‌رود که نیاز به هم دردی و همراهی وجود داشته باشد.

بکش بار فراق این و اونه بَوَر پای چلاق این و اونه
در ای دنیا آ او مردای مردی کشیدی گر تِفاق این و اونه
م.و: تِفاق = همراهی کردن

۴۵. آدم نهیب نهاب می‌کنه

ک: کنایه از فریاد کشیدن بر سر کسی است.

همه حرف و گف اونا حسابِه منه اَدس او اجر و عذابِه
زوون خوش نداره، تلخه خیلی که کارش هی نهیبه هی نهابه
م.و: نهیب و نهاب = فریاد کشیدن

۴۶. آدم مگه می‌خوا چه قد عمر کنه؟!

ک: در اعتراض به افراد حریص و مال اندوز
مگه آدم چه قد می‌خوا بمونه
خودش هر چی که داره، آقَه، تَخَه
م: آق، تَخ = بد، بی‌ارزش جمون = قشنگ، خوب

۴۷. آغلو کردن دور هم

ک: کنایه از حلقه زدن به دور چیزی است.
نگو یاد غلو کردن جماعت!
نبادا یه پُک دودی هدر ره!
م: غلو = غلامرضا قُل قُلو = وسیله‌ای که با شیشه درست می‌کنند و درون آن آب می‌ریزند و با عبور دادن یک لوله در آن برای کشیدن تریاک استفاده می‌کنند

۴۸. آخر شد همه میا

ک: وقتی می‌خواهند تأخیر ورود کسی به مجلسی را گوشزد کنند.
به صد ته لولو و غم غم میایه
خیالم جَمه وختی صاب مَیلس
م: غم غم = سر و صدا کردن مَیلس = مجلس لولو = زیر لب زمزمه کردن

۴۹. آخرش یه روزی قدر را نیم را ...

ک: در مورد کسانی که اکثر اوقات را در حال گشت و گذارند.
همو بتر که تو ا پا بیفتی
نرو دمال ولگردی که آخر
م: جل جا = رختخواب قدر را ما = بین راه

۵۰. آدم روبین نمی‌شه برش رو بزنه

ک: در مورد کسانی که روی طرف مقابل را بر نمی‌دارند و آن را به زمین می‌زنند.
حریف دَسَه‌ی اوچین نمی‌شم
دلم می‌خوا آزش قرضی بگیرم
م: اوچین = وسیله‌ی کشاورزی قچ قچ = صدا گرجین = وسیله‌ی کشاورزی لته = کنسک
روبین نمی‌شم = به خود اجازه نمی‌دهم

۵۱. آخ بُتوا!

ک: یکی از اصوات است که معمولاً در مواقع خستگی یا درد از آن استفاده می‌شود.

مَ نِی دُونم فلونی مَ چه طُورش که قوما می‌کُشن یه دنده جورش
مِث ما بی‌کسو بدبختوا نیس نگفته آخ بُتو، رِختن به دورش!
م.و: ه = هست رِختن: ریختن

۵۲. آکله‌ی هف رنگ!

ک: نفرین

بِشی زَندون گور تنگ الهی بیفته رو قَدِ تو، سنگ الهی
به رو پوز تو ای ضیفه‌ی لکاته بریزه آکله‌ی هف رنگ الهی
م.و: ضیفه‌ی لکاته = زن بدکاره آکله = این جا معنی درد بد است.

۵۳. آدم گردو یا می‌سوزه یا سگ می‌گیرکش

ک: هنگامی که کسی به دلیل ولگردی دچار خسارتی شده است.

چه قد گفتم نچرخِی عین چرخو؟ بشینی کنج خونه‌ی بی‌بی بابو
که گردو یا بسوزه یا بگیریه سگ سوتی به کوچا، پاچه‌ی او!
م.و: بابو = پدر بزرگ گردو = ولگرد بی‌بی = مادر بزرگ سگ سوت = سگ

۵۴. آدم آنک می‌کنه

ک: هنگامی که کوچک تری، بزرگ تری را دست کم بگیرد و او را مسخره کند.

زرنگی کرد، عجب ما ر کلک کرد خدا خیرش بده، اسمش کمک کرد!
بینی‌ی ای گلو دردی گرفتَه چه طو ای بُر آدم ر آنک کرد
م.و: آنک کردن = کوچک شمردن بُر = تعداد زیاد

۵۵. آش آرته، دواش کارته

ک: هنگامی که می‌خواهند از سادگی تهیه آش رشته صحبت کنند.

دو ما با ای دِک و دن برشته به مُختی نردی همسایه نشسته
چه قد می‌آش پختن کار داره؟ دوا دردی‌شه دوتَه چونه رشته!
م.و: به مُختی = به انتظار نردی = نذری می = مگر

۵۶. او عقدش رختن

ک: بعد از جاری شدن خطبه عقد سفره‌ای را بر سر عروس و داماد می‌گیرند و آبی را که قبلاً با چهل دانه ریگ و چهل دانه جو و مقداری سبزی مخلوط کرده‌اند روی آن می‌ریزند و از آن به دختران مجرد مجلس می‌دهند تا بختشان باز شود.

زدم بـالا مَ آسـین بـلیـزم گرفتم زن بـه اِسـمالو عـزیـزم
بـگـیرـی سـفره‌ای و ر و سـر او کـه او و عـقـد عـاروس بـریـزم
م: بـلـیز = بلوز اِسـمالو = اسماعیل عـاروس = عروس

۵۷. اصلانه پَنار

ک: در مورد کسانی که گوششان به حرف کسی بدهکار نیست.

مـحـبـت مـی‌کـنم، اـصـلاً نـه پَنـار مـلـومـت مـی‌کـنم، اـصـلاً نـه پَنـار
مـث یـه آدـم کـر، او جـه نـشـتـه نـصـیـحـت مـی‌کـنم، اـصـلاً نـه پَنـار
م: پَنار = پندار

۵۸. آق، بـسـه دـیه

ک: در خصوص ابراز تنفر از چیزی یا عملی

مـنـه کـردی سـزاوار، آق بـسـه دـی چـه قـد مـری کـلـنجـار، آق بـسـه دـی
نـکـن هـی دَـنـت تـرـمـزـه ای طـو نـیم عـین تـو بـیکـار، آق بـسـه دـی
م: بـسـه دـی = دیگرس است.

۵۹. انگاری بدنه‌ی کَلَم تو دن سگه

ک: وقتی می‌خواهند شدت سردرد خود را بروز دهند.

چـشم کـل بـسـه و یـه کـاسـه خـونـه هـمـش و رد زوونـم، اَلـآمـونـه
بـُـو! کَلَم شـده فـریـادی آ دـرد مـث اـیـنی کـه سـگ کُرچـیدـه اوـنـه
م: بـدنه = طرف کَل بـسـه = گود افتاده کُرچـیدـه = گاز گرفته

۶۰. ای قد کِشا رِشا نـکن

ک: اعتراض به کش دادن مسئله یا قضیه‌ای

دعا بـسـه، ثـنا بـسـه، قـدت شـم آدا بـسـه، آدا بـسـه، قـدت شـم
سـر ای رِشـنه رِ ای قـد نـکـش تـو کِشا بـسـه، رِشا بـسـه، قـدت شـم
م: رِشـنه = رشته کِشا رِشا = کش دادن مسئله

۶۱. الهی پاک میر بشین

ک: نفرین

نه مَعیم می‌شه ارباب و فقیرین که هم گردن تِرنگ و سر به زیرین
به هَش کاری سر و پَسا ندارین الهی اَدم پَسا بمیرین!
م: مَعیم = معلوم گردن تِرنگ = گردن شخ سر و پَسا = حساب و کتاب پَسا = آغاز پاک میر = مرگ دسته جمعی

۶۲. اراذلای دیمی نداره

ک: در توصیف افراد بدجنس و شرور

بلای جون مَوَن مردمی تو همش در حال فاش و غُم غُمی تو
به ظلمی، راسی اولُ آخری شی نداری ای اراذل، دیمی تو
م: مَوَن = راسی = راستی دیم = دُوم

۶۳. اِس برده‌ی فلونیه

ک: هنگامی که می‌خواهند خواستگاری را از سر وا کنند.

نگیر آ این و او، ور دم نشونی نگو هَسَم مَ خاطر خوا فلونی
نذار اسَم و نما رو دخترِ مَ که هَس اِس برده‌ی یه دُشترونی
م: مَوَن = اِس برده = نامزد دُشترون = خاتون آباد یکی از شهرهای شهر بابک

۶۴. آی چه دم کله‌وویی هستی

ک: برای شوخی کردن و ناز کردن بچه‌های کوچک

اَ دُوم آدمّا جَسی عزیزو! که با شیطون تو هم دَسی عزیزو!
مِث موشی که چندن دم اونه چه بچه‌ی، کُل دُمی هَسی عزیزو!
م: دُوم = دوم دام = چندن = چیدنند کُل دُم = نصفه دم

۶۵. آق به هیکلت

ک: در پاسخ به آق گفتن طرف مقابل

آی رختای بوناک و جِل تو چه طو ور هم نمی‌شوره دل تو
یه آق آق گفتم و او در جوابش به مَ گفَتی که آق ور هیکل تو
م: بوناک = بد بو جِل = کهنه